

عمر خیام

داکتر فریار کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

شیخ غیاث الدین عبدالفتاح عمر بن ابراهیم خیام در اوایل قرن پنجم هجری در شهر نیشاپور که یکی از شهر های معمور خراسان بود، از پدر و مادر بلخی بدنیا آمد. این خانواده نادر اما خیلی صادق، منصوب به گروه متصوفین قادری بلخ بودند. بدین ترتیب خیام بخاطر صداقت خانوادگی اش به شاگردی شیخ موافق الدین پذیرفته شد. تخلص شعری اش خیام یعنی خیمه دوز که یک اصطلاح صوفیانه است، میباشد.

ایالت خراسان در این زمان توسط طغرل بیگ که از ترکان سلجوقی بود، در سال ۴۳۱ هجری شمسی از سلطنت غزنوی جدا ساخته شده بود. امپراطوری سلجوقی توسط طغرل و اسلافش آلپ ارسلان و ملک شاه الی سواحل مدیترانه وسعت یافته بود.

رباعیات خیام به استثنای معلومات جزئی در مورد ملک شاه و روشنی کمی در مورد قتل نظام الملک، باقی معلوماتی در مورد عصرش ندارد. در این زمان ترک ها مصروف تصرفات بیشتر بودند و خراسان را بدست یکنفر خراسانی بنام وزیر نظام الملک سپرده بودند. نظام الملک تمایل زیادی به شعرا و علما داشت و بدین ترتیب خیام را بسیار احترام و نوازش میکرد.

عمر خیام همچنان ریاضی دان و ستاره شناس ماهری بود. آثارش در الجبر و معادلات تفاضلی برای چند قرن در مدارس جهان تدریس میشد. وی همچنان در اصلاح تقویم اسلامی کار زیادی نموده است.

رباعیات خیام چندین بار به زبان های خارجی ترجمه شده است. ترجمه انگلیسی رباعیات بار اول توسط «ادوارد فیتزجرالد» شاعر انگلیسی در سال ۱۸۵۸ صورت گرفت. این درست زمانی بود که در انگلستان شر و شوری بخاطر اثر «چارلز داروین» در مورد تکامل برپا شده بود. ترجمه رباعیات دفعتهاً شهرت پیدا نمود و برای چهار نسل بصورت اشتباهی درک نادرستی از آن بعمل آمد و مردم فکر میکردند که:

"let us eat and drink for tomorrow we die ... "

ترجمه های بعدی این اشتباهات را رفع نمود. همانطوری که در شرق نیز اول اورا کافر و بی دین میخواندند و بعد دانستند که فیلسوف بزرگی میباشد.

در کشور های آلمانی زبان، عمر خیام را همپایه «گویته» شاعر شهیر شان میدانند و او را گویته شرق یاد میکنند.

روایتی در مورد مناظره اش با شیخ مظفرالدین اسفزاری در کتاب «چهار مقاله» عروضی سمرقندی چنین آمده است: (ترجمه آزاد از متن انگلیسی)

"در سال ۵۰۶ هجری شمسی خواجه امام عمر خیام و خواجه امام مظفر اسفزاری در شهر بلخ در کوچه غلام فروشی در منزل امیر ابوسعید مجلسی داشتند که من نیز در آن اشتراک داشتم. در بین صحبت های ما، من از مناقشاتی راجع به حقیقت شنیدم که عمر میگفت: "قبرم در جایی خواهد بود که درختان سال دو بار بر سرم شگوفه فشانی خواهند کرد." این موضوع برایم غیر ممکن به نظر میرسید. اما میدانستم که شخصی مانند خیام سخنان بیهوده نمی گوید."

"وقتی در سال ۵۳۰ هجری به نیشاپور رفتم. چند سالی از مرگ خیام میگذشت و از آنجا که بر من بزرگی و استادی داشت، با رهنمائی به زیارت خاکش رفتم. شب جمعه بود و به قبرستان «هیرا» [؟ شاید املا این نام را درست ننوشته باشم] رفتیم. مقبره اش در پای دیوار باغ بود و درختان ناک و شفتالو با شگوفه ها بالای آن خم شده بود و قبرش با گل های شگوفه پنهان شده بود. در این لحظه همان جمله اش که در شهر بلخ از زبانش شنیده بودم، بخاطرم آمد. به گریه شدم، زیرا در تمام روی زمین چنین مردی را ندیده بودم."

این روایتی بود از عروضی سمرقندی که از انگلیسی بصورت آزاد برگردانیده شده. در اخیر چند رباعی خیام برای خوانندگان عزیز تقدیم میگردد:

روزی نه نشستیم و شبی نه غنودیم
خود جام جهان نمای جم ما بودیم

در جستن جام جم جهان پیمودیم
ز استاد چو وصف جام جم بشنودیم

در نکته زیرکان دانا نرسی
کانجا که بهشت است رسی یا نرسی

ای دل تو به اسرار معما نرسی
اینجا به می و جام بهشتی میساز

هرگز گره کار کسی را نگشاد
داغ دگری بر سر آن داغ نهاد

این چرخ جفا پیشه عالی بنیاد
هر جا که دلی دید که داغی دارد

چنداز پی هر زشت و نکوخواهی شد
آخر بدل خاک فرو خواهی شد

تا چند اسیر رنگ و بو خواهی شد
گر چشمه زمزمی و گر ز آب حیات

بی سیمان را باغ جهان زندانست
و ز کیسه زر دهان گل خندانست

سیم گرچه نه مایه خردمندانست
از دست تهی بنفشه سر بر زانوست

در کوه غم افتاد و ناگاه بسوخت
دلالت قضا بر ایگانش بفروخت

خیام که خیمه های حکمت میدوخت
مقراض اجل طناب عمرش بسوخت

آرامگه ابلق صبح و شام است
گوریست که تکیه گاه صد بهرامست

این کهنه رباط را که عالم نامست
بزمیست که وامانده صد جمشید است

هفت اخترم از شش جهت این نامه نوشت
ایزد بدو عالم چو تو یک کس نسرشت

ده عقل و ز نه رواق و از هشت بهشت
کز پنج حواس و چار ارکان و سه روح

مأخذ ترجمه:

- 1- "The Quatrains of Omar Khayyam", Translated by: E. H. Winfield, The Octagon Press, London 1980.
- 2- "The Rubaiyyat of Omar Khayaam, A New Translation with Critical Commentaries", By: Robert Graves and Omar Ali Shah, Cassel, London 1967.
/مئبورن 1996/